

Course of Islamic paleography by Jan Just Witkam

Tasks for the student:

1. Read the bibliographical description of the manuscript.
2. Carefully compare the images of the manuscript with the proposed transliteration. Get accustomed with peculiarities of this hand.
3. Transcribe in the same way a considerable portion of that part of the manuscript which has not been transliterated. Start where the given transliteration ends. See how far you come.
4. Note remarkable or unusual ligatures and make a list of these.
5. Make an inventory of all signs and peculiarities which are different from modern practice.

MS Leiden Or. 8907

Persian, paper, 256 ff., *nasta'liq* script, dated Ramaḍān 1010 (1602), full-leather Islamic binding. Numerous illustrations.

Kitāb 'Aḡā'ib al-Makhlūqāt wa-Gharā'ib al-Mawjūdat, a Persian translation of the Arabic work going by that name, by Zakariyyā' b. Muḥammad al-Qazwīnī (d. 682/1283), GAL G I, 481. Numerous illustrations in the text, often illustrating just one or two sentences. These illustrations have been identified primarily with the help of the text of the present manuscript itself, and in addition to that with the German translation of volume 1 of the Arabic text (by Hermann Éthé, Leipzig 1868), of the edition of the Arabic text (by F. Wüstenfeld, Göttingen 1848-1849), the illustrated lithographed edition of the Persian text (Teheran 1283), and Norah M. Tingley's *Miniatures from Persian Manuscripts* (London 1977).



Persian translation of al-Qazwīnī's *'Aḡā'ib al-Makhlūqāt*. Illuminated beginning of the text. MS Leiden Or. 8907, ff. 1b-2a.

در آب اندازند در حال ابر باز دید آید وباران باریدن گیرد و آنرا بت خوانند و این حدیث | از ایشان مشهور است و از آن سنگها با خوارزم شاه جلال الدین نمود و جنین کویند بمحمد حسن القزوینی | از معارف قزوین بود که در خدمت خواجه عماد الملک ساوی بودیم حدیث بت میرفت بعضی از | حاضران مستبعد شمرند عماد الملک گفت فلان سنگ را بیارید و فلان ترك بیامد اورا گفت از نرای | این قوم بت بکن و این حکایت در فصل تابستان بود باعمال ری آن ترك سنگ بیابورد و طاسی بر آب کرد و سنگ | درانجا انداخت در حال ابر بدید آمد و باران می بارید باران ضعیف پاره زمین بود و پاره نبود فی | الجملة معلوم شد که از | خاصیت آن سنگست و اسمعیل بن احمد السامانی گوید که در بعضی غزوات ترك من ما بیست هزار سوار بودم و | ترك با شصت هزار سوار بیرون آمدند چند بار با ایشان حرکت کردم و غلبه میسر نشد تا يك روزی مملوکی || از ممالک من بیامد و گفت خویشی مرا در میان این ترکست مرا باز شناخت و گفت مارا مردیست | اگر خواهد باران و برف و ترك آرد اورا حاضر کردیم گفت فردا ترك بر شما بخواهد بارید ترکی | عظیم شمارا هلاک کند اسمعیل گفت این مملوک را زجر کردم و کفتم این چه بدیانست این در قدرت | بشر چگونه باشد و چون روز دیگر بود و روز عالی شد ابری عظیم بدید آمد سپاه از پس کوهی که | ما پشت بدان داده بودیم و منتشر می شد تا نگاه که از ما در گذشت ترسیدیم از هیت آن و آواز | رعد آن دانستیم که آن فتنه است از اسب فرود آمدیم و دو رکعت نماز کردم و لشکر بهمیدیکر می آمد که روی ||

بر خاک نهادم و کفتم اللهم اغثنا فان عبادك يضاعفون عن محبتك وانا اعلم ان القدره لك ولا يملك | الضر والنفع الا انت اللهم ان هذالسحابه ان امطرت علينا كانت فتنة للمومنين وسطوة للمشركين | فاصرف عنا شرها بحولك وقوتك يا ذالجلال والقوة گفت بسیار از این تضرع کردم وزاری نمودم و روی | بر خاک نهادم تا آنکه بندگان من می آمدند و مرا می گفتند که برخیز که باری عز وجل عذاب از ما دفع کرد و | و بازوی من بگرفتند تا بر توام خواستن زیرا که بر من حدید بسیار بود چون بر خواستم آن ابر از سمت الراس ما | زایل شده بود و بر لشکر ترك ترك می بارید هر ترکی که مر بارید بر هر که آمد هلاک می شد یا سست می شد | و چهار پای ایشان جمله

برمید قوم من گفتند دستوری ده تا بر ایشان ز نیم گفت نعم عذاب الله ادهی (؟) | و امر از ایشان خلق بسیار تلف شد و اندکی از ایشان بجست تا روز دیگر در لشکرگاه ایشان رفتیم و | غنیمت بسیار یافتیم والحمد لله على السلامة **ومنها الواد** امتی عظیم اند در شرقی اول و دوم و ایشان | مخصوص اند بمزید ذکا و عقل و رایب صایب و صناعت دقیق **ومنها احوال التناسخ والنصاری** بیشترین ایشان بر دین تناسخ اند و بعضی از ایشان معرفت باشند بوجود باری تع | لیکن منکر انبیا و اقوال ایشان در دیانت مختلفست و بعضی از ایشان بت پرست باشند و | ایشانرا ملکی بود بر همن اکبر نام و او حکیم اکبر ملکی دانا بود و بیش ایشان امامی مقدم و براهمه از | اولاد اویند و حکمت او استنباط کرده و او ایذای حیون جایز نشمرده و براهمه گوشت هیچ | حیوان نخورند و بیش بر همن هفت حکیم بودند هر یکی گفتند ما نظر کنیم تا از کجاییم و از کجا آمدیم و کجا خواهیم | رفتن و بهر جه آمده ایم **ومنها** گفت ایشان که بیش از ما بودند از نیمی خبر در نباقتند ما هم | در نیابیم **ومنها** گفت اگر مخلوق بر سر حکمت خالق اطلاع یابد آن نقص بود در حکمت و غرض از حکمت | حاصل نشود **ومنها** گفت اول مهم از همه امور آنست که ما نفس خود بدانیم که آن بما نزدیکتر است | از غیران معرفه و حاضر آن هم از معرفت غایبست **ومنها** گفت کسی که او نفس خودرا نداند | هیچ نداند **ومنها** گفت از بهر این معنی واجب شد بعلم متصل شدن و از ایشان حکمت آموختن ||

ومنها گفت آنچه واجبست بر مرد آنست که از تحصیل اسباب سعادت نفس خود غافل | نشوند سیما در مقامی که بقا انجا ممتنع بودند باشد و خروج از انجا واجب **ومنها** گفت من نمیدانم که | شما چکوبید درین مقام مضطر آمدیم و اینجا محترم بودیم و ازینجا بیرون خواهیم رفتن مکروه | و اقوال هند در دیانات مختلفست بعضی از ایشان کویند که دینی خانه بلاست و آخرت خانه سعادتست | هر که بآنجا رسد سعادت یافت آنکه خودرا هلاک کنند بانواع قتل و خرق تا از محنت دنیا خلاص | یابند و بسعادت آخرت پیوندند و الله اعلم **النظر فی عباد النار من النصاری** یکی از ایشان چون خواهد که خودرا هلاک کند بدر سرای ملک آید و از وی دستوری خواهد آنکه اورا | بر چهارپایی نشانند و در میان شهر بگردانند با طبول و بوقات و بر وی جامه حریر بود لیکن بر خود دریده ||



Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. MS Leiden Or. 8907, ff. 175b-176a.

بر خاک نهادیم کفتم اللهم انما علم ان القدره لك لا يمكن
 الضرو النفع الا انت اللهم ان هذا السحابه انما طرت علينا كانت فتمت له يومين في سطوة الكبر
 فاصرف عنا شره وحوكك فوكما يا و الجلال والقوه كلفت سيارا ازين تضعه كروم و دراري نووم و
 بر خاک نهادیم ما اگر شه کاشن می ماند و مرا می گفت که بزیر که ماری و جل غدا با زمانه کرد
 مازوی من که فست ما را تو ام خویش منی را که زین صید بسیار بود چون خواستم آن را بر زمین
 نزال شده بود و برش ترک نمک می ریید هر که می ریید بر سر که می ریید هلاک می شد هیت
 و چهار پای ایشان حیدر برید تو هم که گفتند سوری و ده بریشان زخم کفتم نعم غدا با سادی
 و امر از ایشان خلق بسیار گفت شد و اندکی از ایشان بخت روز دیگر درش کار ایشان را
 نیت بسیار آیدم و الحمد لله علی السلا و منها الواد استی عظیم اند در شرفی او ان دوم
 مخصوص اند فرید و کا و عقل و رایب صایت صناعت و قیق و منها فی احوال التناخ
و البصاری پشیز ایشان تناسخ اند و بعضی از ایشان تصرف باشند بوجودمانی
 لیکن نیکتر بسیار و اقوال ایشان دیانت مختلف و بعضی از ایشان بت پرست باشند
 ایشان را مکی بود بر یکین نام و او حکیم که هر گلی دانا بود و پیش ایشان ما می مقدم و بر اسمند
 اولاد او سید و حکمت او پستناط کرده و او انبای حیوان های زشته در و بر اسمند که تناسخ
 حیوان نوزند و پیش بر هفت حکیم بودند که گفت ما نظر کنیم تا از یک نام و از یک آیدم و کجا
 رفتن و برید آمدیم و منها گفت ایشان که پیش از ما بودند ازین خیر زینت سید نام
 در نیام و منها گفت اگر مخلوق بر سپر حکمت خالق اطلاع یا بدان نقص بود در حکمت و نقص
 حاصل شود و منها گفت اول هم از همه امور است که ما فضل خود مدایم که آن ما نوزد کمتر است
 از فرمان موزه و حاضر آن هم از معرفت غایت و منها گفت کسی او نفس خود را نداند
 بیچ نداند و منها گفت از زبان معنی واجب شد بعلم متصل شدن و از ایشان که گفتند

گفتند

و منها گشت آنچه واجب بر ما است که از تحصیل اسباب سعادت نفس خود غافل
 نشویم یا در سخا می که بقا انجا جمع بپوشد باث و خروج از انجا واجب است گشت مسلم
 شامی کویب درین مقام مضطر آیدیم و انجا محترم بودیم و از انجا سیران خویشیم زین
 و اقوالند در دیانت مختلف و بعضی از ایشان کونند که دینی خانه بلادت و اجرت خانه
 مرکز با نجا برید سعادت یافت آید خود را هلاک کنند با نواع قتل و غرق تا از نجات دنیا
 یابند و سعادت آخرت بپوشند و اند عالم **الظرفه عیا و النار من البصاری** یکی
 از ایشان چون خواهد که خود را هلاک کند بدر سراسر ملک آید و از وی دستوری خواهد که
 بر چهار پای ایشان نشاندند در میان شهر بگرداند با طبول و نوا و وی را جادو کرد که بر خود



Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. MS Leiden Or. 8907, ff. 176b-177a.

باید کرد و اگر او اهل قرابت او باشد بر سپه او کلیلی از زمین بود و در داغ خود از او راه
 بر بریده بود و بگرفت و سپهر او در آنجا نهاد و داغ او سوزد و او ورق قبول نماید و چون
 از کرد ما را بر آورد باشد آتش عظیم افروخته باشد خجری بدست گیرد و در آن آتش خود
 بدان خجسته ملاک کند و چون یکی از ایشان مدتی مدینه خدمت صتم کرده بود باقی سال از آن
 بظمان مطلع گشتند و از برای هر یک شتی قید سازد از بنده قطران آلوده که گشت در آن قطران
 و در پیش صتم نشیند تا آنکه کمال شود **باب بیست و نهم در نصاری شروع کنند** او را می
 و قمار بازند تا آنکه جمل مال برود در قمار ختنه جوئال مانند در بدن شروع کنند و چون
 و چون آگشت بریده باشد بنشیند و از هر آگشت شروع کند **الطریق و ستم النصاری**
 شخصی حکایت کند که مرا ستم کرده بتمتی و بسیار زنده جانم به موت شدم اگر گشت یا آگشت
 سوگند جوئین ایستم که چه میگویند بر جلی میاورند و آید در آنجا کجوشانند آنکه بصلی در کجا
 اندیشند گفته دست درین بر جل بر بصل پیرون آورم از غایت خجوشستی دست بر
 آن پیرون آوردم چون آن بدیدند دست از من بر کشیدند و عذر بسیار جوئیدند **فی عادت**
الاحرار آن جناب بود که تاجا نما را او قاف و اموال بسیار بود زیارت کند که آن
 بت را زیارت کنند و در روز همان بت باشند و تاجا را کینان باشند و تفسیر بر او
 که زبان حرار مرد و خود را بر تاجا نما و تفسیر کنند از آنجا از او فی صتم جوئیدند و ایشان
 ملک قبول مرتبت شفاعت باشد از برای صلوات **فی احوال ترویج بعضی از اهل هند**
 حکایت کردند بعضی از اهل کجا که بشتری رسیدم بیلا دستخان طلب کردم و آنجا فرو
 صاجت از رانی بود برابر ما با او محاسبت میکرد ما میخندیدیم که گفت پیش از این میخندیدم
 که گفته اول را دیدم گفتم مردی دی روز آنجا بود گفت او را در منت گفتم ما زن توی
 شوهر است همچون این زن مرد و است که روز او بیصفا می رود و من آنجا با شتم پیشین و روز



او نیز با او موافقت کند و چون آتش در وی گیرد و مقصوب شود در حال او را از عیانت
 پرسیدن گیرند و گویند جزیر اگر جواب گوید صحیح بود و منهای عادتیم و عادت انستار

باید کرد و اگر او اهل قرابت او باشد بر سپه او کلیلی از زمین بود و در داغ خود از او راه
 بر بریده بود و بگرفت و سپهر او در آنجا نهاد و داغ او سوزد و او ورق قبول نماید و چون
 از کرد ما را بر آورد باشد آتش عظیم افروخته باشد خجری بدست گیرد و در آن آتش خود
 بدان خجسته ملاک کند و چون یکی از ایشان مدتی مدینه خدمت صتم کرده بود باقی سال از آن
 بظمان مطلع گشتند و از برای هر یک شتی قید سازد از بنده قطران آلوده که گشت در آن قطران
 و در پیش صتم نشیند تا آنکه کمال شود **باب بیست و نهم در نصاری شروع کنند** او را می
 و قمار بازند تا آنکه جمل مال برود در قمار ختنه جوئال مانند در بدن شروع کنند و چون
 و چون آگشت بریده باشد بنشیند و از هر آگشت شروع کند **الطریق و ستم النصاری**
 شخصی حکایت کند که مرا ستم کرده بتمتی و بسیار زنده جانم به موت شدم اگر گشت یا آگشت
 سوگند جوئین ایستم که چه میگویند بر جلی میاورند و آید در آنجا کجوشانند آنکه بصلی در کجا
 اندیشند گفته دست درین بر جل بر بصل پیرون آورم از غایت خجوشستی دست بر
 آن پیرون آوردم چون آن بدیدند دست از من بر کشیدند و عذر بسیار جوئیدند **فی عادت**
الاحرار آن جناب بود که تاجا نما را او قاف و اموال بسیار بود زیارت کند که آن
 بت را زیارت کنند و در روز همان بت باشند و تاجا را کینان باشند و تفسیر بر او
 که زبان حرار مرد و خود را بر تاجا نما و تفسیر کنند از آنجا از او فی صتم جوئیدند و ایشان
 ملک قبول مرتبت شفاعت باشد از برای صلوات **فی احوال ترویج بعضی از اهل هند**
 حکایت کردند بعضی از اهل کجا که بشتری رسیدم بیلا دستخان طلب کردم و آنجا فرو
 صاجت از رانی بود برابر ما با او محاسبت میکرد ما میخندیدیم که گفت پیش از این میخندیدم
 که گفته اول را دیدم گفتم مردی دی روز آنجا بود گفت او را در منت گفتم ما زن توی
 شوهر است همچون این زن مرد و است که روز او بیصفا می رود و من آنجا با شتم پیشین و روز

Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. MS Leiden Or. 8907, ff. 177b-178a.



Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Aḡā'ib al-Makhlūqāt. End of the text, with colophon. MS Leiden Or. 8907, ff. 255b-256a.